

جایگاه زنان در حکومت و جامعه غوریان

[DOI: 10.61186/pte.58.58.1](https://doi.org/10.61186/pte.58.58.1)

تکتم یارمحمدی^۱

جمشید نوروزی^۲

چکیده: جایگاه زنان و میزان نقش آفرینی آنان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، از معیارهای ارزیابی رشد فرهنگ و تمدن جوامع است. موقعیت زنان در حکومت و جامعه غوریان، براساس پایگاه اجتماعی آنها تعیین می‌شد و شامل «زنان درباری و اشراف»، «زنان طبقه متوسط شهری»، «زنان طبقه پایین روستایی» و «دختران کنیز و زرخرد» می‌شدند. منابع تاریخی روشنگری اندکی درباره وضعیت زنان غور دارند. با وجود آنکه زنان طبقات بالای جامعه حقوق و مهریه بالایی داشتند، معمولاً مجبور به ازدواج‌های مصلحتی با سران حکومت‌های رقیب می‌شدند. زنان طبقات متوسط و پایین هم مشارکت کمی در کنش‌های جامعه داشتند. سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که زنان طبقات مختلف غور از چه جایگاهی در سیاست و اجتماع برخوردار بودند؟ یافته‌های پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی، حاکی از آن است که زنان طبقات بالا در جهت‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت داده می‌شدند، اما زنان طبقات متوسط و پایین جامعه تنها در امور خانواده تأثیرگذار بودند.

واژه‌های کلیدی: زنان، غوریان، حکومت، جامعه، حقوق

۱ استادیار گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول) t.yarmohamadi@pnu.ac.ir

۲ دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران j.noroozi@alzahra.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۶ تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۸/۲۶

The Status of Women in Ghorian Government and Society

Toktam YarMohammadi¹
Jamshid Noroozi²

Abstract: The position of women and their roles in the political and social arenas is one of the criteria for evaluating the development of culture and civilization of societies. The position of women in Ghorian government and society was determined based on their social status and included "court and noble women", "urban middle-class women", "rural lower-class women" and "servant girls". Historical sources can provide little insight into the status of Ghor women. However, they were usually forced into marriages of convenience with rival governments. Middle- and lower-class women had little participation in society's activities. The main question of this research is what status did the women of different classes of Ghor enjoy in politics and society? The findings of the research, which is conducted using a descriptive-analytical approach, indicate that the women of the upper classes were involved in political and social orientations; however, the women of the middle and lower classes of the society were only influential in family matters.

Keywords: Women, Ghorians, government, society, rights.

1 Assistant Professor, Department of History, Payam Noor University, Tehran, Iran (corresponding author) t.yarmohamadi@pnu.ac.ir

2 Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran j.noroozi@alzahra.ac.ir

Receive Date: 2023/05/27 Accept Date: 2023/11/17

مقدمه

زنان نقش بارزی در کنش‌های سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران داشته‌اند. در دوران باستان حق مالکیت، دریافت حقوق و دستمزد، تجارت، مشورت در امور سیاسی و استقلال در بسیاری از امور، جزو حقوق زنان محسوب می‌شد.^۱ با ورود اسلام به ایران و تغییر رویکرد دینی و حاکمیتی در این سرزمین، محدودیت‌هایی برای حضور زنان در جامعه ایجاد شد. گرچه زنان سرزمین غور در مقایسه با زنان حکومت‌های رقیب و هم‌دوره مانند غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی،^۲ تأثیرگذاری کمتری در مسائل سیاسی و اجتماعی داشتند، ولی به‌طور کامل منفعل و بی‌تأثیر نبودند. یکی از مؤثرترین عرصه‌های حضور و فعالیت زنان درباری غور، حرم‌سرا بود که بسیاری از تصمیمات سیاسی و حکومتی از آن نشأت می‌گرفت.

مسئله اصلی مقاله حاضر آن است که جایگاه زنان غوری و نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری آنان در کنش‌های سیاسی و اجتماعی حکومت و جامعه غور چگونه بود؟ فرض نگارندگان آن است که با توجه به اینکه زنان درباری در برخی از عزل و نصب‌ها و جریان‌های سیاسی دربار نقش داشته‌اند، تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی زنان طبقه بالای جامعه مشهود بوده و گاهی باعث برخی تغییرات مهم سیاسی می‌شد. هدف از این پژوهش، ترسیم وضعیت زنان در عصر غوریان و به‌ویژه بیان جایگاه و نقش زنان درباری و غیردرباری در حکومت و جامعه غور است.

تاکنون در زمینه تاریخ زنان در سرزمین غور، پژوهش کامل و تخصصی انجام نشده، اما در برخی تحقیقات منتشر شده درباره غوریان و حکومت‌های مقارن آنها، اشاره‌های مختصری به صورت گذرا و پراکنده به زنان غوری شده است. کتاب *تاریخ غوریان*^۳ یکی از منابعی است که در لابه‌لای مطالب تاریخ سیاسی آن، اشارات کوتاهی به زنان غوری شده است. مؤلف کتاب *تاریخ خوارزمشاهیان*^۴ در بخش مربوط به ارتباط خوارزمشاهیان با غوریان، به چند مورد از نقش زنان در امور سیاسی پرداخته است. کتاب *تاریخ سیاسی و دودمانی خاندان غوری*^۵ هم اشارات کوتاهی

۱ برای اطلاع بیشتر درباره جایگاه زن در دوره باستان، ن.ک. به: علوی، ۱۳۸۶: ۷۷؛ بروسیوس، ۱۳۸۹: ۲۱-۲۲، ۶۵، ۱۷۳، ۲۴۱؛ سراج، ۱۳۹۴: ۶۰.

۲ برای اطلاع درباره وضعیت زنان در حکومت‌های یادشده، ن.ک. به: بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۱/۱-۱۷؛ راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۳۳۶، ۳۳۷؛ جونی، ۱۳۸۵: ۵۲۱، ۵۲۲.

۳ اصغر فروغی ابری (۱۳۸۱)، *تاریخ غوریان*، تهران: سمت.

۴ اللهیار خلعتبری و محبوبه شرفی (۱۳۸۰)، *تاریخ خوارزمشاهیان*، تهران: سمت.

۵ مهدی روشن‌ضمیر (۱۳۲۷)، *تاریخ سیاسی و دودمانی خاندان غوری*، تهران: دانشگاه تهران.

به حضور زنان در تاریخ اجتماعی غور دارد. یکی از کتاب‌های منتشر شده که برخی اسناد مربوط به قرون ششم و هفتم قمری را در خود دارد و با کوشش میرزا خواجه محمد و نبی ساقی به چاپ رسیده، کتاب *برگ‌هایی از یک فصل*^۱ است که تعدادی سند در مورد زنان در آن یافت می‌شود. این اسناد به دست آمده مربوط به حقوق زنان در جامعه و برای تحقیق پیش رو مفید است. همچنین در کتابی با عنوان *افغانستان در مسیر تاریخ*^۲ به مرور اوضاع زنان در تاریخ افغانستان، از اوایل اسلام تا قرن هفتم قمری پرداخته شده که در این پژوهش راهگشاست. در کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ*^۳ نیز مطالبی جسته و گریخته در مورد زنان در تاریخ افغانستان وجود دارد که درخور توجه بوده و مورد استفاده قرار گرفته است. مؤلف پایان‌نامه «سیاست‌های نظامی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی غوریان در شرق ایران»^۴ اشاراتی به وضعیت زنان در دوره غوریان دارد. در مقاله «کارکرد ازدواج‌های سیاسی در تنظیم روابط حکومت‌های متقارن از قرن ۴ تا ۷ق (با تکیه بر تواریخ عمومی)»^۵ نگاهی کلی و گذرا به ازدواج‌های سیاسی خاندان حکومتگر غوری شده است. با در نظر گرفتن کمیت و کیفیت پژوهش‌های نام‌برده درباره زنان غوری، تفاوت اساسی پژوهش حاضر با پژوهش‌های قبلی در این است که سعی شده کاری مستقل و اختصاصی در مورد زنان در دوره غوریان انجام شود و با توجه به محدودیت منابع در این زمینه، تا حد امکان داده‌های مربوط به تحقیق پیش رو جمع‌آوری شده تا با بهره‌گیری مناسب از اندک منابع تاریخی موجود، تصویر دقیق‌تری درباره جایگاه و موقعیت زنان غوری و نقش آنها در کنش‌های سیاسی و اجتماعی ارائه شود.

۱. نگاهی به اوضاع جغرافیایی و تاریخ سیاسی سرزمین غور

سرزمین کوهستانی غور در حد فاصل بین منطقه هرات و غزنه قرار دارد که به اقلیم چهارم معروف است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۰). شرایط اقلیمی و ژئوپلیتیکی این منطقه از علل شکل‌گیری

۱ برگ‌هایی از یک فصل یا اسناد تاریخی غور (۱۳۸۸)، به کوشش میرزا محمد خواجه و نبی ساقی، افغانستان: سعید.

۲ عبدالحی حبیبی (۱۳۶۳)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران: دنیای کتاب.

۳ میرغلام محمد غبار (۱۳۶۶)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران: انقلاب اسلامی.

۴ فتانه صنعتگر (۱۳۹۲)، «سیاست‌های نظامی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی غوریان در شرق ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهراء.

۵ پریسا قربان‌نژاد و فریبا پات (۱۴۰۰)، «کارکرد ازدواج‌های سیاسی در تنظیم روابط حکومت‌های متقارن از قرن ۴ تا ۷ق (با تکیه بر تواریخ عمومی)»، *مجله تاریخ ایران*، دوره ۱۴، ش ۱، صص ۲۵-۳۳.

و رشد قدرت نظامی غوریان محسوب می‌شد. بنابراین ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی منطقه غور نقش زیادی در ظهور قدرت غوریان داشت (یاقوت حموی، ۱۳۷۶: ۲۱۸/۴). شرایط کوهستانی و صعب‌العبور غور باعث جدایی نسبی این منطقه از سرزمین اصلی ایران شده بود (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۰۲).

تاریخ دقیقی از چگونگی ورود اسلام به سرزمین غور وجود ندارد، ولی با استناد به برخی منابع تاریخی، اسلام در قرون نخستین حکومت اسلامی وارد این سرزمین شده است (فدایی اصفهانی، ۱۳۴۱: ۷۳). نویسنده حدود العالم در سال ۳۷۳ق. نوشته است: «اندر قدیم این ناحیت غور همه کافران بودندی اکنون بیشتر مسلمانند» (حدود العالم، ۱۳۶۳: ۱۰۱). همچنین اصطخری بیشتر مردم غور را غیرمسلمان دانسته و گفته است عده کمی مسلمان در غور زندگی می‌کردند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۲۲۰). یکی از بهانه‌های حکومت‌هایی چون غزنویان برای حمله به غور، کفر مردم این سرزمین و ضرورت گسترش اسلام در آنجا بود (ر.ک. به: عتبی، ۱۳۷۴: ۳۱۲-۳۱۳).

خاندان غوری شنسبانی (حک: ۴۰۱-۱۲ق) که مورد کنکاش این پژوهش است، یکی از دودمان‌های ایرانی بودند که خود را از نسل ضحاک می‌دانستند. زبان غالب مردم آن منطقه طبق مسافرت و مهاجرت مردم از ایالت خراسان به آنجا فارسی بود (فروغی ابری، ۱۳۸۱: ۸). اولین شخصی که از این خاندان در غور به حکومت رسید، فردی به نام بسطام بود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۲۲/۱-۳۲۱). باسورث تاریخ آغاز حکومت غوریان را پیش از سال ۴۰۱ق. و در دوره محمد سوری شنسبانی دانسته است (باسورث، ۱۳۸۱: ۵۶۷). بخشی از اطلاعات درباره غوریان، به اخبار درگیری آنها با همسایگان‌شان مربوط است. سلطان محمود در سال ۴۰۱ق. لشکرکشی خود را به غور آغاز کرد؛ یورش که با شکست غوریان و مرگ حکمران غور (محمد سوری) پایان یافت (بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۶۴/۱؛ تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۵۹؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۲۹/۱).

در دوران سلطنت غیاث‌الدین و شهاب‌الدین که اوج قدرت سلسله غوریان بود، علاوه بر بخش‌هایی از خراسان، جرجان و بسطام نیز جزو قلمرو غوریان محسوب می‌شد (جوینی، ۱۳۸۵: ۴۸، ۴۹). به این ترتیب حکومت غوریان از سرحد چین و ماچین تا عراق و رود جیحون و از خراسان تا کنار دریای هرمز را شامل می‌شد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۶۱/۱). غوریان در زمان سلطان غیاث‌الدین توانستند با اسیر کردن ملک خسرو آخرین امیر غزنوی، به عمر سیاسی سلسله غزنویان پایان دهند (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۱/۱؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۹۷/۱-۴۲۱). سرانجام در

دوره علاءالدین محمد در سال ۶۱۲ق. محمد خوارزمشاه به غور حمله کرد و بعد از شکست علاءالدین، سلسله غوری را برانداخت و تمام مملکت آنها را به تصرف درآورد (جوینی، ۱۳۸۵: ۵۴/۲-۵۳؛ جوزجانی، ۱۳۶۳: ۴۰۰/۱-۴۰۴).

۲. موقعیت عمومی زنان در جامعه غور

در طول دوره حکومت غوریان، زنان بانفوذ و تأثیرگذار همچون دیگر دوره‌های تاریخی، نقش خود را در امور سیاسی و اجتماعی ایفا می‌کردند. اگرچه به نظر می‌رسد حضور زنان در جامعه و حکومت این دوره کم‌رنگ‌تر از دوره غزنوی بود (ر.ک. به: بیهقی، ۱۳۷۴: ۱۱/۱-۱۷؛ اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۲۶۸-۲۶۹)، اما برخی زنان متنفذ و قدرتمند تأثیرات خود را در عرصه‌های گوناگون نشان داده بودند. یکی از دلایل کم‌رنگ بودن حضور مستقیم و مؤثر زنان در این دوره، تعصبات مذهبی و فرهنگ مردم منطقه بود. هرچند منابع آشکارا از اقدامات نامهربانانه نسبت به زنان در حکومت غوریان سخن به میان نمی‌آورند، ولی با ملاحظه برخی اقدامات حاکمان منطقه‌ای که بعدها به افغانستان شهره گردید، قابل درک است که اغلب زنان در دوره غوریان وضعیت مناسبی نداشتند (سیفی هروی، ۱۳۸۱: ۱۰۵).

زنان غوری در مقایسه با دوران حکومت‌های ترک‌نژاد غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی، به دلایلی چون اقتضات فرهنگی و پیشینه تاریخی، از آزادی کمتری در جامعه برخوردار بودند. ابن بطوطه جهانگرد مراکشی (۷۰۳-۷۷۰ق)، زنان ترک را آزادتر از سایر زنان می‌دانست (ابن بطوطه، ۱۳۷۰: ۲/۳۷۰). بر همین اساس، زنان ترک دارای محوریت ویژه بودند و نقش اساسی در نظام حکومتی ایفا می‌کردند (قربان‌نژاد و پات، ۱۴۰۰: ۲۷). با استیلای مغول بر ایران و تشکیل حکومت ایلخانان، شرایط به نفع زنان تلطیف شد و آنها امکان فعالیت گسترده‌تر در عرصه‌های سیاسی، نظامی، اجتماعی و مذهبی را یافتند (ر.ک. به: همدانی، ۱۳۷۳: ۲/۷۷۸-۱۲۰۰؛ تاریخ سری مغول، ۱۳۲۸: ۳۴-۳۵؛ لمبتن، ۱۳۷۲: ۳۱۴). یکی از مواردی که نشان‌دهنده کم‌اهمیت بودن جایگاه زنان نسبت به مردان در جامعه غوری است، اینکه سلطان معزالدین تنها یک فرزند دختر داشت و پسری برای ادامه حکومت از طریق او نبود و این مسئله توسط بزرگان و نزدیکان او مدام گوشزد می‌شد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۴۱۰/۱).

۲-۱. زنان در قدرت و سیاست

یکی از زنان قدرتمند غور همسر سیف‌الدین سوری (حک: ۵۴۳-۵۴۴ق) بود. این زن که پیشینه کنیزی داشت، مادر ملک فخرالدین بود. او دارای هوش بالا و سیاست مداری نکته‌سنج بود. سرانجام سیف‌الدین به علت ترس از سیاست‌ها و دخالت‌های همسرش در امور مختلف، او را کنار گذاشت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۳۵/۱). اقدام سیف‌الدین در کاستن از نفوذ همسرش، یک روش معمول برای حفظ قدرت بود (باسورث، ۱۳۷۸: ۳۵۵/۱). در بعضی موارد، تعدادی از زنان دربار به اتفاق شاهزادگان و کنیزکان و با همراهی خواجهگان و حاجبان دربار، به قتل فرد مورد نظر می‌پرداختند. به این ترتیب، حرم منشأ توطئه برای قتل‌های برنامه‌ریزی شده بود. یکی از فرمانروایان غوری که به این صورت به قتل رسید، ناصرالدین حسین بود. زمانی که سلطان علاء‌الدین غوری نزد سلطان سنجر سلجوقی در خراسان به سر می‌برد، ناصرالدین قدرت را در غور به دست گرفت و حتی حرم‌سرای سلطان را نیز تصاحب کرد، اما پس از چندی با بازگشت علاء‌الدین از دربار سنجر به غور، کنیزان حرم با تحریک دوستداران علاء‌الدین، شبانه بر سر ناصرالدین حسین ریختند و با بالش او را خفه کردند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۵۵/۱؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۵۴/۲). میزان قدرت و نفوذ زنان در حکومت غور، رابطه مستقیمی با قدرت و ضعف حاکم وقت داشت. یکی از مسائلی که اهمیت ویژه‌ای در حکمرانی و مشروعیت قطعی حاکمان غور داشت، این بود که نژاد آنها حتی از طرف مادری قابل توجه بود. برای نمونه، فردی چون بهاء‌الدین سام به این دلیل که از هر دو طرف نسب شنسبانی داشت (مادرش حره جلالی دختر سلطان بهاء‌الدین سام و خواهر غیاث‌الدین و معزالدین بود)، مورد عنایت قرار داشت و این مسئله به عنوان یک موهبت، از سمت قاضی تاج‌الدین زوزنی به صراحت بیان شده بود: «چه جلوه‌گری کنم عروس ملکی را که روی سلطنتش دو خال باشد، یکی غیاث‌الدین و دوم معزالدین ...» (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۹۷/۱).

یکی دیگر از زنان تأثیرگذار در حکومت، ملکه معزیه دختر تاج‌الدین تمرانی و همسر سلطان غیاث‌الدین محمد بود. وی پس از قتل سلطان در سال ۶۰۷ق، به حمایت از سلطنت فرزندش بهاء‌الدین سام که چهارده سال داشت، برخاست. ملکه معزیه با کمک سران ترک نیابت و سرپرستی سلطان بهاء‌الدین را به دست گرفت. او سال‌ها به دخالت در امور حکومتی و سیاست‌گذاری دربار پرداخت تا اینکه پس از حمله سلطان علاء‌الدین محمد خوارزمشاه به

فیروزکوه و فتح آنجا (۶۱۲ق)، او بهاءالدین سام را همراه با ملکه معزیه و خواهر و برادرانش به خوارزم تبعید کرد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۷۷/۱).

۲-۲. حضور زنان در فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و عمرانی

تحصیل و آموزش برای بیشتر زنان غوری دور از دسترس بود و اغلب آنها از این قبیل امکانات برای پیشرفت محروم بودند، اما آن دسته از بانوان علاقه‌مند که جزو بزرگان و خانواده‌های اشراف محسوب می‌شدند، به اتکالی پایگاه اجتماعی خویش، از امکانات آموزشی و تحصیلی برای رشد خود بهره می‌گرفتند. برای نمونه، مادر بزرگ عبدالغفار فاخرین شریف غوری، زنی عالمه و باسواد بود. آن زن دانشمند علاوه بر خواندن کتاب‌های تاریخی و احادیث پیامبر^(ص)، کدبانویی هنرمند بود و خوراک‌ها و نوشیدنی‌های خوشمزه تهیه می‌کرد (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۳۲-۱۳۳).

از دیگر زنان دانشمند و نامدار سرزمین غور، ماهملک ملقب به جلال الدین و الدین دختر سلطان غیاث‌الدین (۵۵۸-۵۹۹ق) بود. این بانو در عقد ملک علاءالدین محمد شنسبانی بود. ماهملک باسواد و حافظ قرآن مجید بود و به تاریخ هم علاقه زیادی داشت. او اخبار و رویدادهای زمان سلطان شهاب‌الدین (۵۹۹-۶۰۲ق) را یادداشت می‌کرد. خطش هم بسیار زیبا بود. ماهملک علاوه بر علم و دانش بسیار، فردی مؤمنه بود و گفته شده است نمازی دو رکعتی می‌خواند که در آن تمام قرآن را ختم می‌کرد. این زن فاضله که در میان اندک زنان باسواد دربار غور، نگینی درخشان محسوب می‌شد، در جوانی و قبل از آنکه با ملک علاءالدین عروسی کند، از دنیا رفت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۷۰/۱). نمونه‌ای دیگر از این دسته زنان، مادر جوزجانی نویسنده کتاب *طبقات ناصری* بود که جزو خانواده‌های بزرگ غور بودند. او با ماهملک خاتون دختر سلطان غیاث‌الدین هم‌شیر و هم‌مکتب بود. بر همین اساس، وی در محیط علمی و ادبی دربار رشد کرده و به زنی دانا و بزرگ تبدیل شده بود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۲۳۷/۲-۲۳۸).

ملکه حاجیه از دیگر زنان درباری سرزمین غور بود که از او به نیکی یاد شده است. وی که دختر قطب‌الدین محمد خوارزمشاه (حک: ۴۹۰-۵۲۲ق) بود، با ملک علاءالدین ابوعلی حاکم غوریان ازدواج کرد و به جرگه زنان بزرگ دربار غور پیوست. او با پسرش ملک ضیاءالدین محمد حاکم بعدی غوریان، عازم سفر مکه شد. پس از بازگشت از سفر، ملکه مادر به ملکه حاجیه معروف شد و اقدامات فراوانی به منظور رفاه عمومی و عمران و آبادی

غور، از جمله ساخت مدارس و مساجد انجام داد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۴۰/۱-۳۴۱).

۲-۳. ازدواج‌های سیاسی

۱-۳-۲. ازدواج‌های درون‌حکومتی

ازدواج‌های سیاسی به دو صورت درون‌حکومتی و برون‌حکومتی و براساس مصلحت‌اندیشی در بین خاندان‌های حکومتگر صورت می‌گرفت. این نوع پیوندهای زناشویی در دوره غوریان مورد توجه قرار گرفت و از طریق آن بسیاری از معضلات و دغدغه‌های سیاسی سران حکومت پایان می‌یافت و گاهی تبدیل به فرصت می‌شد. بنابراین دلیلی که باعث ایجاد این نوع وصلت‌ها می‌شد، در بیشتر موارد عشق و علاقه نبود، بلکه به دلایلی چون تحکیم قدرت میان خانواده حاکم، عدم تعرض و خیانت به یکدیگر، حفظ دوستی و بهبود روابط خانوادگی، توزیع قدرت بین اعضا و جلوگیری از شورش اعضای خاندان سلطنتی صورت می‌گرفت.

در سرآغاز کار این خاندان در نه‌اوند غور، دختر امیر سوری به عقد پسرعمویش سام پسر سپهسالار، از فرزندان ضحاک درآمد، اما بعد از فوت سپهسالار، امیر سوری به برادرزاده خویش بدین شد و دختر امیر سوری با همسرش به غور فرار کرد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۲۲/۱). در نمونه‌های دیگر، ملک علاء‌الدین (ضیاء‌الدین) پسر شجاع‌الدین ابوعلی که یک کنیز ترکی را در عقد خویش داشت، برای کسب مشروعیت و استحکام قدرت خویش، ماه‌ملک خاتون دختر سلطان غیاث‌الدین را به عقد خویش درآورد تا بتواند از وجود او برای پیشبرد مقاصد خویش و محکم کردن جای پایش در درون خاندان سلطنتی استفاده کند؛ البته این دختر قبل عروسی با ملک علاء‌الدین از دنیا رفت (جوزجانی، ۳۶۳: ۳۷۰/۱).

از جمله پیوندهای زناشویی برای به دست آوردن مشروعیت و تثبیت قدرت، ازدواج غیاث‌الدین محمد (۵۵۸-۵۹۹ق) با دختر علاء‌الدین حسین بود که تنها مسئله مهم در این جریان، حفظ قدرت و دوستی دو طرف بود. این وصلت آنان را نسبت به یکدیگر متعهد می‌کرد و احترام متقابل اجتناب‌ناپذیر می‌شد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۵۷/۱). یکی دیگر از وصلت‌های درون‌خاندانی برای حفظ روابط حسنه، ازدواج خواهر سلطان غیاث‌الدین و شهاب‌الدین با شمس‌الدین محمدبن مسعود بود. با این ازدواج، تعهدات هر دو طرف نسبت به هم یادآوری می‌شد و وجود یک زن در این بین، باعث استمرار و حفظ روابط بود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۸۶/۱). سلطان سیف‌الدین سوری فرزند ملک

شهاب‌الدین محمد نیز برای حفظ مودت و تحکیم قدرت خانوادگی، دختر خود را به عقد سلطان معزالدین سام درآورد تا قدرت خاندان غوری پابرجا بماند (همو، همان، ۳۹۹).

علاوه بر آن، پیوند زناشویی با حاکمان محلی و خاندان‌های بانفوذ نیز راهی برای داشتن متحدان نیرومند در برابر دشمنان خارجی به شمار می‌آمد. از این نوع وصلت‌ها، می‌توان ازدواج سلطان بهاء‌الدین با دختر ملک بدرالدین گیلانی را نام برد. این خاندان از اصل بنجی‌نهاران و از نژاد شنسبانی بودند. با توجه به اینکه ملک بدرالدین دارای اصل و نسب ممتاز و پادشاهزاده بود و قدرت و نفوذ فراوانی در منطقه داشت، این خصوصیات می‌توانست به سلطان بهاء‌الدین قدرت و مشروعیت بیشتری بین خانات و حکمرانان منطقه بدهد و از طرفی متحد و وزنه سنگینی در مواجهه با رقبای خارجی محسوب می‌شد. زمانی که سلطان بهاء‌الدین به قصد فتح غزنه در حرکت بود، در نزدیک گیلان یا کیدان (منطقه‌ای در غزنه) با دختر ملک بدرالدین ازدواج کرد. حاصل این ازدواج دو پسر به نام سلطان غیاث‌الدین و سلطان شهاب‌الدین (معزالدین) و نیز سه دختر به نام‌های ملکه جبال مادر تاج‌الدین زنگی، حره جلالی مادر سلطان بهاء‌الدین سام و ملکه خراسان مادر آلب غازی بن ملک غزل ارسلان سلجوقی، برادرزاده سلطان سنجر بود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۵۳/۱). پس از آنکه سلطان غیاث‌الدین درگذشت، حکومت فیروزکوه به دامادش ملک علاء‌الدین رسید. بنابراین یکی از نقاط قوت وصلت‌های خاندانی، رسیدن به مناصب و کسب قدرت بود و ملک علاء‌الدین به واسطه وصلت با خانواده شاهی، توانست به حکومت یکی از ایالت‌های مهم غور برسد (همو، همان، ۳۷۳).

یکی دیگر از ازدواج‌هایی که به منظور تحکیم روابط دوستانه اتفاق افتاد، بین سلطان علاء‌الدین حسین با حاکم غرچستان بود. اگرچه امرای غرچستان در اواخر قرن چهارم قمری تابعیت ملوک آل فریغون را داشتند (۲۹۷-۴۰۱)، با قدرت‌یابی امرای غور از زیر سلطه آل فریغون جوزجانان خارج شدند (حدود العالم، ۱۳۶۳: ۹۵). از این پس سپاه غرچستان به عنوان متحد غوریان محسوب می‌شد. سلطان علاء‌الدین پس از فتوحات گسترده در داوربست و قلعه تولک و تحکیم قدرت، به سمت غرچستان پیشروی کرد. حاکم آن ناحیه شاه ابراهیم بن اردشیر شاپور بود. او برای حفظ حکومت و قدرت خود، با ازدواج سلطان با دخترش حره نور موافقت کرد و به این ترتیب، روابط دو طرف تحکیم یافت و امرای غرچستان در سایه حمایت غوریان، سال‌ها به حکمرانی خویش ادامه دادند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۴۹/۱). یکی دیگر از موارد وصلت با خاندان غرچستان

برای ادامه صلح و پیوند دوستی، ازدواج غیاث‌الدین محمد با یکی از اعضای این خاندان غرچستان بود (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۶۳۸).

از دیگر ازدواج‌های درون‌خاندانی حکام غور، ازدواج سلطان غیاث‌الدین غوری با دخترعموی خود ملکه تاج‌الدینا و الدین گوهر - دختر سلطان علاء‌الدین حسین - به منظور هم‌بستگی خانوادگی و حفظ قدرت درونی و استحکام پایه‌های سلطنت خاندان غوری بود (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۳۵۷). افزون بر این، سلطان غیاث‌الدین محمد در سال ۵۵۸ق. پس از فتح قلعه بلخ و شکست غزان، برای حفظ روابط خانوادگی و جلب نظر عموزاده‌اش، خواهر خود را به نکاح محمدبن مسعود درآورد. غیاث‌الدین با این اقدام حمایت محمدبن مسعود را به دست آورد (اسفزاری، ۱۳۳۸: ۱/۳۹۷). سلطان محمود غوری نیز برای حفظ قدرت خاندانش در سرزمین‌های تحت نفوذ و همچنین جلوگیری از شورش‌های احتمالی از طرف خاندان و بزرگان غور، دخترش را به عقد رکن‌الدین درآورد و سپس حکومت منطقه خیسار و قسمتی از غور را به او داد (محمد غبار، ۱۳۶۶: ۲۳۸).

در مواردی از وصلت‌ها ممکن بود فرزندان از کنیزان حرم‌سرا نیز به حکومت برسند. این موضوع به شرایط حاکم بر جامعه، قدرتمندی فرد و همچنین تلاش و نفوذ مادر شاهزاده در امر سیاست بستگی داشت. برای نمونه، ملک عزالدین حسین سه همسر داشت که از آنها هفت پسر به جای گذاشت. فخرالدین مسعود که بزرگ‌ترین این پسرها بود، از مادری ترک و کنیز متولد شد. مادر ملک قطب‌الدین محمد ملقب به «ملک‌الجبال» نیز زنی برده بود که عنوان حاجبه و خادمه زنان اشراف دربار را داشت (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۳۳۵). یک مورد از وصلت‌های سیاسی که برای تثبیت قدرت و پذیرش از سوی مردمان یک منطقه صورت گرفت، ازدواج سلطان علاء‌الدین مسعود با دختر ملک‌شاه و خش بود. سلطان پس از رسیدن به تخت سلطنت در بامیان، برای داشتن همراهانی مؤثر و قابل نفوذ در منطقه، دختر ملک‌شاه را به زنی گرفت و وزارت بامیان را به او سپرد تا از نفوذ او در منطقه بهره‌گیرد و حکومت خود را مستحکم کند (همو، همان، ۳۹۷). همچنین با پیشنهاد سلطان غیاث‌الدین محمد، پسرعموی وی شمس‌الدین محمد با لقب بهاء‌الدین با خواهر سلطان ازدواج کرد و پس از پدر خویش فخرالدین مسعود، با دریافت منشور و خلعت حکومت بامیان را دریافت کرد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۲/۶۴۲).

۲-۳-۲. ازدواج با دیگر خاندان‌های حکومتگر

یکی از سیاست‌هایی که بین خاندان‌های حکومتگر بسیار مرسوم بود، ایجاد صلح و برقراری پیمان-های مودت از طریق ازدواج بین اعضای خاندان حکام همسایه و بزرگان زمانه بود. خاندان غوری نیز که هم‌جوار و هم‌زمان با حکومت‌هایی چون غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بودند، به فراخور زمان و مکان، با رقبا و حاکمان عصر خویش پیوندهای زناشویی برقرار کردند. خود جوزجانی با افتخار ادعا کرده است که از طریق ازدواج یکی از نیاکانش با دختر سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی، نسب او به خاندان شاهی غزنوی می‌رسد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۴۰/۱؛ باسورث، ۱۳۷۸: ۴۱۳/۲). یکی از اتفاقاتی که در سال ۵۴۵ق. افتاد و سرنوشت خاندان غور را با غزنویان پیوند داد، این بود که حسین غوری پسر سام، در نزدیکی غزنه بعد از حادثه‌ای جان سالم به در برد و در یک گروه راهزن، روبه‌روی سپاه سلطان ابراهیم غزنوی قرار گرفت. سلطان هم او را نزد خود نگه داشت و پس از چندی او را به ازدواج یکی از نزدیکان خویش درآورد. او در دوره سلطان مسعود به حکومت غور منسوب شد (فصیح خوافی، ۱۳۸۶: ۲/۴۴۳). این یکی از اولین پیوندهای برون‌خاندانی بین غوریان و غزنویان بود.

هم‌زمان با حکومت بهرام‌شاه در غزنین در سال ۵۴۵ق، ملک قطب‌الدین محمد فرزند ملک عزالدین حسین که از مادری کنیز متولد شده بود، پس از تقسیم املاک پدرش، سر به نارضایتی برداشت و این کار به دشمنی میان برادران ناتنی وی منجر شد. سرانجام او دژ فیروزکوه را با نارضایتی به سمت غزنه ترک کرد و نزد بهرام‌شاه غزنوی رفت. بهرام‌شاه نیز از شرایط پیش‌آمده بین امرای غوری استفاده کرد و قطب‌الدین محمد را با روی گشاده پذیرفت. پادشاه غزنوی با این نیت که او را علیه خاندانش با خود متحد کند، وی را به دامادی برگزید، اما پس از مدتی به علت بدگمانی و عدم اعتماد به او و نیز بدگویی نزدیکان بهرام‌شاه از قطب‌الدین محمد، دستور کشتن او را صادر کرد (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۴۷۷/۵).

به نظر می‌رسد ازدواج‌های برون‌خاندانی سخت‌تر از ازدواج‌های درون‌خاندانی بود و اعتماد دو طرف با سختی و اطمینان کمتری حاصل می‌شد؛ حتی در بسیاری موارد با وجود این وصلت‌ها، باز هم نقض عهد صورت می‌گرفت و بین دو طرف جنگ درمی‌گرفت. گاه دو طرف کوچک‌ترین حرکت از جانب طرف مقابل را تهدید تلقی می‌کردند و آماده پاسخ‌گویی و واکنش می‌شدند. برای نمونه، در سال ۵۴۳ق. که غزنه به دست غوریان افتاد و خسرو شاه غزنوی به لاهور فرار کرد،

شهاب‌الدین غوری به خسرو شاه پیام داد که شهر لاهور را تسلیم و پسرش با دختر شهاب‌الدین ازدواج کند. خسرو شاه اگرچه ابتدا این موضوع را نپذیرفت، اما تحت فشار شدید سلطان غیاث‌الدین، مجبور به پذیرش شرایط او شد و از آن به بعد حکومت او محدود به هند گردید (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۰/۲۲۳). یکی از وصلت‌های سیاسی که بین خاندان غور و سلجوقیان اتفاق افتاد، ازدواج دختر بهاء‌الدین سام‌بن حسین غوری بود که به عنوان ملکه خراسان شهرت داشت. او با یکی از بزرگان سلجوقی که به احتمال زیاد برادر سنجر سلجوقی بود، وصلت کرد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۳۳۷). در مقابل، سلجوقیان نیز در دوره ضعف خود مبادرت به ازدواج‌های سیاسی با غوریان کردند تا بتوانند اولاً از آسیب حملات غوریان به خراسان در امان باشند و ثانیاً در مقابل قدرت‌های بزرگ و نوظهوری مانند خوارزمشاهیان از حمایت حکام غوری برخوردار شوند؛ به همین منظور پس از به قدرت رسیدن سنجرشاه‌بن طغان‌شاه در خراسان و استقرار وی در نیشابور، او در مراسمی که بزرگان و علمای آنجا هم حضور داشتند، با دختر سلطان غیاث‌الدین غوری ازدواج کرد (همو، همان، ۲۷۴).

یکی دیگر از ملوک غور که به این ترتیب ازدواج کرد، ناصرالدین عثمان بود که دختر حاکم خراسان (عمر مرغنی) به نام عایشه خاتون را به عقد خویش درآورد (همو، همان، ۲۸۰). گاهی موضوع وصلت‌های سیاسی از طرف رقبای غوریان در حد صحبت باقی می‌ماند و عملی نمی‌شد. برای مثال، یکی از این دست درخواست‌های ازدواج که عملی نشد، پیشنهاد سلطان غیاث‌الدین غوری به سلطان علاء‌الدین تکش خوارزمشاهی بود که خواهر تکش را برای برادر خود شهاب‌الدین خواستگاری کرد تا در ازای آن بین آنان برادری و دوستی جاری شود که با مخالفت سلطان تکش روبه‌رو شد (ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۱۱/۳۸۳).

در زمان اوج قدرت غوریان و تسلط آنان بر بخش قابل توجهی از خراسان، سلطان محمد خوارزمشاه برای جلوگیری از توسعه‌طلبی ارضی سلطان غیاث‌الدین غوری و کاهش تهدید خوارزم، به سلطان غوری پیشنهاد ازدواج مادرش (ترکان خاتون) با او را داد و اینکه سلطان محمد را به فرزندی خویش قبول کند. اگرچه ابتدا سلطان غیاث‌الدین پذیرفت، اما با مخالفت بردارش شهاب‌الدین (معزالدین) مواجه گردید و این وصلت عملی نشد (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۱/۳۰۷).

رویکرد دیگر غوریان برای دستیابی به قلمرو دشمنان و رقبای خود، تصاحب حکومت آنها از طریق وعده ازدواج به اطرافیان حکام رقیب بود. برای نمونه، در پی حمله سلطان شهاب‌الدین غوری به دهلی، او فردی را نزد همسر راجه هند فرستاد و به او وعده ازدواج در صورت همکاری

برای فتح دهلی را داد. زن راجه که از قدرت شهاب‌الدین آگاه بود، با او همکاری کرد و پس از کشتن همسر خویش، شهر را تسلیم شهاب‌الدین کرد. به دنبال آن، همسر راجه و دخترش مسلمان شدند و طبق خواسته همسر راجه و قول سلطان، دختر راجه به عقد شهاب‌الدین درآمد. با این حال، سلطان که به آنها اعتماد نداشت، مادر و دختر را به غزنین فرستاد. همسر راجه در آغاز ورود به غزنین درگذشت و دخترش نیز پس از دو سال از دنیا رفت (هندوشاه استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۰۲/۱-۲۰۱).

۳. جایگاه زنان غیردرباری در نظام اجتماعی غور (جایگاه و حرفه زنان)

در حیات اجتماعی غوریان، خانواده کوچک‌ترین گروه محسوب می‌شد و نقش مهمی در جامعه ایفا می‌کرد. زن به عنوان یکی از عناصر مهم و تأثیرگذار در خانواده، در سلسله‌مراتب مختلف به ایفای نقش می‌پرداخت. زنان طبقات بالا و اشراف امتیازاتی چون حقوق بالا، آزادی بیشتر، ثروت زیاد و امکان تحصیل و سوادآموزی داشتند. گاه در بین زنان اشراف افرادی بودند که به تیراندازی و بازی چوگان و شطرنج می‌پرداختند (محمد غبار، ۱۳۶۶: ۱۸۱). زنان طبقات فرادست مهریه‌های بالا داشتند و در خانه مقام بالاتری نسبت به دیگر زنان داشتند. همچنین فرزندان آنها در جامعه از اعتبار و ارج بیشتری نسبت به فرزندان فرودستان برخوردار بودند (صنعتگر، ۱۳۹۲: ۱۳۴؛ حبیبی، ۱۳۸۰: ۶۱۷). در مقابل، زنان عادی و طبقات پایین جامعه زندگی بسیار ساده و معمولی داشتند. گروه دیگر از زنان فرودست، کنیزان بودند که بیشتر به عنوان منبع درآمد غوریان به حساب می‌آمدند و اغلب در جنگ‌ها یا از طریق تجارت نصیب آنان می‌شدند (نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۰۹/۱). اشراف و ثروتمندان غور با خرید این کنیزکان، از آنها استفاده‌های گوناگونی می‌کردند. آنان به صورت خدمتکار در منزل اشراف کارهای خانه را انجام می‌دادند و یا به عنوان کنیز و خادمه زنان اشراف محسوب می‌شدند. گاهی هم بزرگان و توانمندان برخی از این زنان را به عقد خویش درمی‌آوردند و به عنوان زن دوم یا سوم به کار و زندگی با آنها مشغول می‌شدند (جوزجانی، ۱۳۶۳: ۳۵۵/۱). با توجه به یک قطعه سند مربوط به سال ۵۸۷ق، دو زن با عنوان حره دختر علی مسعود و حره همسر محمود، با رضایت کامل یک قطعه زمین در حدود قصبه طاق را با یکدیگر معامله کردند (برگ‌هایی از یک فصل، ۱۳۸۸: ۲۹) که این نشان از اختیار و قدرت زنان هرچند طبقات فرادست جامعه را دارد. در یک سند دیگر مربوط به سال ۶۱۳ق،

زنی با نام عایشه دختر محمد الحسین، مالک درخت سیب بود که آن را به قیمت پانزده دینار پول فیروزکوهی به فردی به نام امیرحسین از روستای «بردیز» (یکی از ولایت‌های غور نزدیک رود مرغاب) فروخته بود؛ همچنین در قطعه سند دیگری مربوط به قرن ششم قمری، زنی به نام فاطمه از منطقه مرغاب، خانه‌ای را به فردی فروخت و برادرش را به عنوان وکیل انتخاب کرد (برگ‌هایی از یک فصل، ۱۳۸۸: ۴۳، ۴۵). این اسناد خرید و فروش ملک، باغ و زمین توسط زنان، شاهی بر تأثیرگذاری آنان در فعالیت‌های اقتصادی جامعه است. از دیگر شغل‌های شماری از زنان کنیز، آوازخوانی، سرایندگی و رقاصی در مجالس دربار و نیز مهمانی‌های درباریان، اشراف و خاندان‌های متمول بود (توی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۵/۳۲۰). افزون بر این، تعدادی از زنان زیرک و چالاک در کنار مردان به عنوان جاسوس‌های دربار و سلطان به خدمت گرفته می‌شدند (محمد غبار، ۱۳۶۶: ۱۵۲). به‌طور کلی شغل بیشتر زنان طبقه متوسط و فرودست جامعه، جمع‌آوری هیزم، تهیه آب، پختن غذا، دوختن و بافتن لباس بود (حیوی، ۱۳۶۳: ۱۳۲). زنان روستایی وظایف دیگری چون آماده کردن محصولات لبنی، رسیدگی به دام‌ها، تهیه علفه، تمیز کردن اصطبل و کل خانه را نیز برعهده داشتند (صنعتگر، ۱۳۹۲: ۱۳۴).

۴. وضعیت حقوقی زنان

یکی از رسوم دیرپا در منطقه غور، چندهمسری مردان بود. شمار قابل توجهی از مردان دارای زنان متعدد بودند. البته در بین این همسران تفاوت‌هایی هم وجود داشت. معمولاً مقام همسران آزاد با کنیزان متفاوت بود و مهریه آنان با هم فرق داشت. به زنان آزاد مهریه‌ای نظیر باغ، خانه و یا پول تعلق می‌گرفت. علاوه بر تفاوت در وضعیت حقوقی زنان آزاد و کنیز، این تفاوت‌ها بین فرزندان آنان نیز وجود داشت و مقام ریاست خانواده به پسرانی می‌رسید که مادرشان آزاد بود. در مورد حق ارث نیز سهم کسی که مادرش آزاد بود، به مراتب بیشتر از فرزندی بود که مادر کنیز یا برده داشت (محمد غبار، ۱۳۶۶: ۱۴۳). یکی از رسوم جاری در غور، آزاد کردن کنیزکان بود. در یکی از اسناد به دست آمده در منطقه غور آمده است که محمدبن شیخ جلیل به اتفاق خواهرش فخرالاحرار شرف النساء زلیخا دختر فخرالدین ابوبکر، یک کنیز هندی به نام شیرین را برای ثواب آزاد کردند. از جمله صفات ظاهری که برای این زن نام برده شده، قد بلند و چهره خوش است (برگ‌هایی از یک فصل، ۱۳۸۸: ۲۷). این سند مربوط به سال ۵۹۸ق.

است و همان‌طور که در سند آمده، زلیخا به عنوان یک زن، اختیار آزاد کردن کنیز را داشته است.

به‌طور کلی دختران پس از ازدواج، از خانه پدر به خانه همسر نقل مکان می‌کردند و از آن پس جزو خانواده همسر به حساب می‌آمدند؛ به همین دلیل از ارث پدر محروم می‌شدند. در مواردی که فرزندان دختر دچار معلولیت جسمی یا روحی بودند و یا به هر دلیلی قادر به تشکیل زندگی نبودند، پدر می‌بایست از او نگهداری و معاش او را تأمین کند (صنعتگر، ۱۳۹۲: ۱۳۴). براساس یک قطعه سند مربوط به سال ۵۹۱ق، یکی از حقوق زنان غور در قبال عدم تعهد مردان، حق طلاق و گرفتن مهریه به صورت تمام و کمال بوده است. برای نمونه، زنی با نام «ماه بی‌بی» دختر محمود غزنوی و همسر سپهسالار شمس‌الدین، در صورت غیبت همسرش به مدت چهار ماه و عدم پرداخت نفقه، می‌توانست به صورت یک‌طرفه طلاق بگیرد و این مورد ضمن شروط عقد وی بوده است (برگ‌هایی از یک فصل، ۱۳۸۸: ۳۷).

در باره مهریه (کالین) زنان غور، عقدنامه‌ای متعلق به سال ۴۰۷ق. در سرزمین بامیان پیدا شده است. این سند مربوط به مهریه یک عروس از خاندان اشراف است. در این عقدنامه کالین عروس شامل چند خانه و باغ می‌باشد. وجود این سند ازدواج و ذکر تمام شرایط و ضوابط در آن، نشان می‌دهد که مهریه یکی از اصول مهم زندگی اجتماعی غوریان بود و برای آن سند نوشتاری تهیه می‌شد. علاوه بر خانه و باغ که جزو موارد رایج مهریه بود، گاهی میزان مهریه به صورت نقدی تعیین می‌شد (روشن‌ضمیر، ۱۳۳۷: ۱۱).

این نکاح‌نامه متعلق به مهریه دختری به نام شهرناز، دختر صعلوک بن ابونصر است که به عقد الیاس بن شاه منصور درآمده بود. میزان مهریه قیمت گذاری شده و اموالی که به عنوان مهریه عروس داده شد، سه‌هزار درهم می‌باشد. از این مقدار، ۱۵۰۰ درهم شامل چهار قطعه زمین در شهر بامیان است که مشخصات و آدرس زمین‌ها به‌طور کامل بیان شده است. همچنین مهریه شامل باغی است که درختان سپیدار و بید و زردآلو با حدود مشخص دارد. تمام این اموال با آب مصرفی برای آبیاری و مصرف خانگی، در مهریه شهرناز بانو قرار دارد. همچنین محصول درختان میوه باغ نیز از آن عروس بوده و قابل استرداد نبود (روشن‌ضمیر، ۱۳۳۷: ۱۳). در قبال مهریه و تعهدات داماد، عروس نیز تعهداتی به همسرش داشت و همواره می‌بایست از او تبعیت می‌کرد. طبق مضامین عقدنامه، اگر اختلافی بین دو طرف پیش می‌آمد، هر یک از دو طرف که مقصر

بود، می‌بایست از حقوق خود بگذرد. در صورتی که عروس تقاضای طلاق و جدایی داشت، باید از حق مهریه خود می‌گذشت، اما اگر داماد مقصر دعوا بود، می‌بایست مهریه را تمام و کمال به عروس تحویل دهد و چند نفر به عنوان شاهد، زیر سند ازدواج را امضا می‌کردند (همو)، (۱۵).

نتیجه‌گیری

زنان غوری به مانند زنان هم‌عصر خود و حتی بیشتر از آنها با محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی روبه‌رو بودند. با تمام این محدودیت‌ها، آنها در طبقات مختلف جامعه اعم از بالا، متوسط و پایین، امکان برخی فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را داشتند که آنها را از حالت منفعل خارج می‌کرد. البته زنان هر طبقه به فراخور جایگاه خود، تحرکات و فعالیت‌های مختلفی داشتند. زنان قشر بالا به سبب ارتباط با دربار و نفوذ همسران خود در جامعه، از بیشترین امکانات رفاهی و آموزشی برخوردار بودند. عده‌ای از آنان با استفاده از ثروت خود در کارهای عام‌المنفعه مشارکت داشتند، عده‌ای دیگر به فراگیری علم و هنر می‌پرداختند و جزو معدود زنانی باسواد بودند که آثار علمی و فرهنگی از خود به جای می‌گذاشتند. برخی از آنها به سبب حضور همسرانشان در رأس حکومت، در امور سیاسی حکومت غور دخالت می‌کردند و برای جانشینی فرزندان خود دست به توطئه می‌زدند. حکومت نیز گاهی از برخی زنان طبقه بالا برای استحکام قدرت خود بهره‌برداری سیاسی می‌کرد. به این شکل که با ترغیب یا حتی در مواردی اجبار آنها به ازدواج‌های مصلحتی با رقبای درون‌خانوادگی و یا سران حکومت‌های آن روزگار، تلاش می‌کرد خیال خود را از تجاوز و خیره‌سری برخی رقبا آسوده کند.

زنان طبقه متوسط محدودترین قشر سرزمین غور از لحاظ برخورداری از آزادی‌های مدنی بودند؛ آنان نه رفاه و امکانات آموزشی زنان طبقه ثروتمند جامعه را داشتند و نه آزادی مدنی طبقه فقیر را. این دسته از زنان که اغلب همسرانی با مشاغل شهری داشتند، به علت فعالیت همسرانشان در بیرون از خانه و نیز محدودیت‌هایی که به سبب تعصبات دینی و سیاسی برای آنها به وجود می‌آمد، محبوس در چهار دیواری خانه خود بودند. عمده فعالیت‌های زنان طبقه متوسط طبخ غذا، نگهداری از فرزندان و آماده کردن محیط خانه برای آرامش همسر و فرزندان بود. امکان تحصیل و سوادآموزی برای این گروه از زنان به ندرت به وجود می‌آمد.

زنان طبقه پایین جامعه از نظر مادی و امکانات رفاهی در پایین‌ترین سطح اجتماعی سرزمین غور قرار داشتند. آنها که عمدتاً در روستاها زندگی می‌کردند، اصلاً امکان سوادآموزی و تحصیل نداشتند و علاوه بر وظایف زنان طبقه متوسط جامعه، باید در کنار همسران خود به فعالیت‌های بیرون از خانه، مانند کار در مزارع و رسیدگی به حیوانات اهلی بپردازند. احتمالاً تنها تمایز این گروه نسبت به زنان طبقه متوسط جامعه، عدم قید و بند محکم به حجاب و ارتباط بیشتر با مردم به سبب فعالیت در بیرون از خانه بود. بنابراین جایگاه اجتماعی زنان غور با توجه به طبقه‌ای که در آن قرار داشتند و نیز ارتباطات آنها، متفاوت بود و میزان رشد و پیشرفت آنها به میزان برخورداری از امکانات رفاهی جامعه و نفوذ در ارکان قدرت بستگی داشت.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۵ق)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۱۰، بیروت: دار صادر.
- ابن بطوطه، شمس‌الدین آبی عبدالله (۱۳۷۰)، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۲، چ ۵، تهران: آگه.
- اسفزاری، معین‌الدین محمد (۱۳۳۸)، *روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات*، تصحیح محمدکاظم امام، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۰)، *مسالک و ممالک*، تصحیح ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اقبال آشتیانی، عباس و حسن پیرنیا (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجار*، تهران: خیام.
- باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۸)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی جدید؛ راهنمای گاه‌شماری و تبارشناسی*، ترجمه فریدون بدره-ای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- برگ‌هایی از یک فصل یا اسناد تاریخی غور (۱۳۸۸)، به کوشش میرزا محمد خواجه و نبی ساقی، افغانستان: سعید.
- بروسیوس، ماریا (۱۳۸۹)، *زنان هخامنشی*، ترجمه هایده مشایخ، تهران: نشر هرمس.
- بیهقی، علی بن محمد بن حسین (۱۳۸۳)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- (۱۳۷۴)، *تاریخ بیهقی*، ج ۱، تصحیح خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- *تاریخ سری مغول* (۱۳۲۸)، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶)، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: پدیده خاور.

- تنوی، قاضی احمد، قزوینی، آصف خان (۱۳۸۲)، تاریخ الفی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- جوزجانی، عثمان بن محمد (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، ۲، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- جوینی، عظاملک (۱۳۸۵)، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی و شاهرخ موسویان، تهران: انتشارات داستان.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۳)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: کتابخانه طهوری.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۶۳)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- (۱۳۸۰)، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، تهران: انتشارات افسون.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، تهران: انتشارات خیام.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۶۴)، راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق، تصحیح محمد اقبال و محتبی مینوی، تهران: امیرکبیر.
- روشن ضمیر، مهدی (۱۳۳۷)، تاریخ سیاسی و دودمانی خاندان غوری، تهران: دانشگاه تهران.
- سراج، سید علی (۱۳۹۴)، گفتمان زنانه (روند تکوین گفتمان زنانه در آثار نویسندگان زن ایرانی)، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- سیفی هروی، سیف بن محمد (۱۳۸۱)، تاریخ نامه هرات، تصحیح محمد آصف فکرت، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- صنعتگر، فتانه (۱۳۹۲)، «سیاست‌های نظامی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی غوریان در شرق ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: دانشگاه الزهراء.
- عنبی، محمد بن عبدالجبار (۱۳۷۴)، تاریخ یمنی (ترجمه تاریخی یمنی)، ترجمه ابوالشرف ناصر بن ظفر جرفادقانی، تصحیح جعفر شعار، تهران: علمی و فرهنگی.
- علوی، هدایت الله (۱۳۸۶)، زن در ایران باستان، تهران: هیرمند.
- فدایی اصفهانی، نواب میرزا نصرالله خان (۱۳۴۱)، ترکنازان هند، به کوشش بخامه قویم، تهران: [بی‌نا].
- فروغی ابری، اصغر (۱۳۸۱)، تاریخ غوریان، تهران: سمت.
- فصیح خوافی (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- قربان نژاد، پریسا، پات، فریبا (۱۴۰۰)، «کارکرد ازدواج‌های سیاسی در تنظیم روابط حکومت‌های متقارن از قرن ۴ تا ۷ق (با تکیه بر تواریخ عمومی)»، مجله تاریخ ایران، دوره ۱۴، ش، صص ۲۵-۳۳.
- لمبتن، آن (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات نی.
- مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابوبکر (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- (۱۳۳۶)، نزهة القلوب، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.

- محمد غبار، میرغلام (۱۳۶۶)، *افغانستان در مسیر تاریخ*، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- میرخواند، میرمحمدبن سید برهان الدین خواندشاه (۱۳۳۹)، *تاریخ روضه الصفا*، ج ۴، تهران: کتابفروشی مرکزی خیام پیروز.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۵۷)، *تجارب السلف*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، ج ۱، تهران: کتابخانه طهوری.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، ج ۲، ۳، تهران: البرز.
- هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم (۱۳۸۷)، *تاریخ فرشته از آغاز تا بابر*، تصحیح محمدرضا نصیری، ج ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- یاقوت حموی (۱۳۷۶)، *معجم البلدان*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

List of Sources with English handwriting

- Ashtiani, Abbas Iqbal, Pirnia, Hassan (2010), *The History of Iran from the Beginning to the Extinction of the Qajar Dynasty*, Tehran: Khayyam.
- Ibn Athir, Ali Ibn Muhammad (1385), *Al-Kamal fi al-Tarikh*, vol. 26, Beirut: Dar Sader.
- Ibn Battuta, Shams al-Din Abi Abdallah Muhammad bin Abdullah al-Lawati al-Tanji (1370), *Ibn Battuta's travel book*, corrected by Muhammad Ali Mohad, Tehran: Agh.
- Astrabadi, Mohammad Qasim Hindushah (1387), *Tarikh Ferishte from the beginning to Babur*, edited by Mohammad Reza Nasiri, Vol. 1, Tehran: Association of Cultural Heritage and Heritage.
- Esfazari, Moin-al-Din Mohammad (1338), *Ruzat al-Janat fi Usaf Medina Herat*, edited by Mohammad Kazem Imam, Vol. 1, Tehran: University of Tehran.
- Astakhari, Abu Ishaq Ibrahim (1340), *Masalak and Malikas*, edited by Iraj Afshar, Tehran: Translation and Publishing Company.
- Bosworth, Edmond Clifford (1378), *History of Ghaznavids*, translated by Hasan Anoushe, Tehran: Amir Kabir.
- (1381), *New Islamic dynasties, a guide to chronology and genealogy*, translated by Fereydoun Badraei, Tehran: Islamic and Iran Research Center.
- Badwani, Abdul Qadir (1380), *Selected Al-Tawarikh*, corrected by Maulvi Ahmad Ali Sahib, Tehran: Publications of the Association of National Monuments and Monuments.
- *Leaves from a chapter or historical documents of Ghor* (1388), by Mirza Mohammad Khawaja and Nabi Saqi, Afghanistan: Saeed.
- Beyhaqi, Ali bin Muhammad bin Hossein (1383), *History of Beyhaqi*, corrected by Ali Akbar Fayaz, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad.
- (1374), *Beyhaqi History*, Volume 1, edited by Khalil Khatib Rahbar, Tehran: Mehtab.

- Bersius, Maria, (1389), *Achaemenid women*, translated by Heideh Mashaikh, Tehran: Hermes Publishing.
- *History of Sistan*, anonymous (1366), edited by Mohammad Taghi Bahar, Tehran: Padida Khavar.
- *The history of the Mughal series*, anonymous (1328), by the efforts of Paul Palio, translated by Shirin Bayani, Tehran: University of Tehran.
- Jozjani, Othman bin Mohammad (1363), *Tabaqat Naseri*, corrected by Abdul Hai Habibi, vol.1 and 2, Tehran: Duniya Kitab Publications.
- *Hudud al-Alam Man Al-Mashrek to Maghrib*, anonymous (1363), by the efforts of Manouchehr Sotoudeh, Tehran: Tahuri Library.
- Habibi, Abdulhai (2014), *Afghanistan on the path of history*, Tehran: Duniya Kitab Publications.
- (1380), *History of Afghanistan after Islam*, Tehran: Afsun Publications.
- Khalatbari, Allahyar, Sharfi, Mehbobeh (1380), *History of Khawarizmshahs*, Tehran: Smit.
- Khwandemir, Ghiyath al-Din bin Hamam al-Din (1380), *Habib al-Sir's history in the news of human beings*, edited by Mohammad Dabir Siyaghi, vol. 2, Tehran: Khayyam Publications.
- Jovini, Atamalek, (2006), *Tarikh Jahangashai Jovini*, edited by Mohammad Qazvini and Shahrokh Mousaviyan, Tehran: Dastan Publications.
- Rashid al-Din, Fazlullah (1373), *Jame al-Tawarikh*, corrected by Mohammad Roshan and Mostafa Mousavi, volumes 2 and 3, Tehran: Alborz.
- Rawandi, Muhammad bin Ali bin Suleiman, (1364), *Raha al-Sudor and Aya al-Suror in the history of Al-Saljuq*, edited by Muhammad Iqbal and Mojtaba Minavi, Tehran: Amir Kabir.
- Roshan Zamir, Mehdi (1337), *political and dynastic history of the Ghori dynasty*, Tehran: University of Tehran.
- Seraj, Seyyed Ali, (2014), *Women's Discourse (the process of development of women's discourse in the works of Iranian women writers)*, Tehran: Roshangan Publications and Women's Studies.
- Seifi Heravi, Saif bin Mohammad (2001), *History of Herat*, corrected by Mohammad Asif Fikart, Dr. Mahmoud Afshar Endowment Foundation: Tehran.
- Sanatgar, Fataneh (2012), *military, cultural, economic and social policies of Ghorians in eastern Iran*, master's thesis, supervisor: Esmail Hassanzadeh, Tehran: Al-Zahra University.
- Utbi, Muhammad bin Abdul-Jabbar (1374), *Tarikh Yamini (translation of Tarikh Yamini)*, translated by Abu al-Sharaf Nasih bin Zafar Jarvadghani, edited by Jaafar Shaar, Tehran: Scientific and Farhangi.
- Alavi, Hedayatullah (2006), *Women in Ancient Iran*, Tehran: Hirmand.
- Frooghi Abri, Asghar (2011), *Tarikh Ghorian*, Tehran: Semit.

- Fadaei Esfahani, Nawab Mirza Nasrullah Khan (1341), *Turkish Turks of India*, by the efforts of Bahame Qoyim, Tehran: Bi-na.
- Qazvini, Qazi Ahmad (1343), *Tarikh Jahan Ara*, Tehran: Hafez.
- Qorban Nejad, Parisa, Pat, Fariba (1400), "The Function of Political Marriages in Regulating the Relations of Symmetrical Governments from the 4th to the 7th Century AD (Relying on Public Chronicles)", *Iranian History Magazine*, Volume 14, Number 1, pp. 25.
- Lambton, Ann (1372), *Continuity and Transformation in the Middle History of Iran*, translated by Yaqub Azhand, Tehran: Nei Publications.
- Mustofi Qazvini, Hamdullah bin Abu Bakr (1364), *Selected History*, by Abdul Hossein Navaei, Tehran: Amir Kabir.
- (1336). *Nazheh al-Qulob*, edited by Mohammad Debir Siagi, Tehran: Tahuri.
- Mohammad Ghbar, Mir Gholam (1366), *Afghanistan on the path of history*, Tehran: Islamic Revolution Publications.
- Mir Khowand, Mir Mohammad bin Seyyed Burhanuddin Khowandshah (1339), *History of Rouza al-Safa*, Vol. 4, Tehran: Khayyam Pirouz Central Bookstore.
- Nasavi, Shahab-al-Din (1384), *Jalal-al-Din Mankabarni's biography*, revised by Mojtaba Minavi, Tehran: Scientific and Cultural.
- Neishaburi, Zahir al-Din (1332), *Seljuqnameh*, Tehran: Kalaleh Khavar.
- Yaqut Hamavi (1376), *Al-Baldan Encyclopaedia*, translated by Alinghi Manzavi, vol. 1, Tehran: Cultural Heritage Organization.
- Hindushah Estrabadi, Mohammad Qasim (1387), *Tarikh Ferishte or Golshan Ebrahimi*, edited by Mohammad Reza Nasiri, vol. 1, Tehran: Association of Cultural Heritage and Artifacts.